

عبدالحسین زرین کوب
گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی

جستجو در تصوف ایران

(۳)

این ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر معروف به ابوسعید مهنه و پیر مهنه که نامش بسبب رباعیاتی که از دیرباز بوی منسوب شده است و بیشتر آنها هم از او نیست در ادبیات عرفانی ایران شهرت بسیار دارد اولین شیخ بزرگ صوفی است که سماع و قول و غزل را در خراسان در بین صوفیه رواج داد و این اقدام او چنان مخالفتی در بین فقهاء و حتی صوفیه محتاط و معتدل برانگیخت که مدعیان کارشکایت او را بسططان محمود رسانیدند و زحمتی برای وی فراهم آوردند که چیزی نمانده بود خود و یارانش را بعنوان زندقه و اباحیگری محکوم سازند. در باره سوانح زندگی ابوسعید آنچه از روی قطع معین است تاریخ ولادت و وفات اوست که در اسرار التوحید آمده است. باقی احوال او آنچه هست تاریخ روشن و درستی ندارد. بموجب روایات این کتاب وفات وی در مهنه روی داد بین ابیورد و سرخس، در چهارم شعبان سال ۴۰۳ و مدت عمرش هزار ماه تمام بود یعنی هشتاد و سه سال و چهارماه و بدینگونه ولادتش در ماه محرم ۳۵۷ واقع شده بود^{۱۰۴}. پدرش ابوالخیر که وی را در مهنه بابووالخیر می خواندند حرفه عطاری داشت اما این پیر عطار چنانکه از خاطرات پسرش برمی آید

از درد و شور صوفیانه خالی نبود و با دوستان خویش در میهنه مجالس سماع هم داشت. ظاهراً در همین مجالس هفتگی پدرش بود که ذوق سماع در خاطر بوسعید آویخت و بعدها با وجود انکار شدید مخالفان بعنوان یک نشان طریقت وی باقی ماند. هم در میهنه بود که ابوالقاسم بشر یاسین (وفات ۳۸۰) از «مشایخ عصر» نسبت باین فرزند با بوبوالخیر عنایت خاص نشان داد و اولین آشنایی‌هایی که بوسعید با طریقت یافت به تعلیم همین ابوالقاسم بود. بعدها یک مجذوب دیوانه گونه، لقمان سرخسی، نیز در وی تأثیری غریب کرد. آشنایی با این لقمان در سرخس روی داد که ابوسعید در طلب حدیث و فقه بدانجا رفته بود و پیش از آن نیز چند سالی بهمین قصد در مرو گذرانیده بود. اینجا بود که وی با پیر ابوالفضل سرخسی آشنا شد که تربیت یافته بونصر سراج بود. بدینگونه، ابوسعید که در جستجوی صحبت بوعلی فقیه بسرخس رفته بود سر از خانقاه ابوالفضل در آورد و پیر صحبت خویش را در وی یافت. در بازگشت از سرخس ریاضت‌های سخت پیش گرفت و این دوره زهد و ریاضت وی سالها طول کشید. بعدها ابوسعید به آمل نزد شیخ ابوالعباس قصاب رفت و از وی خرقة ستاند. با اینهمه سالها باز همچنان گرم مجاهدتها و ریاضتها بود. یک بار نیز از ابوعبدالرحمن سلمی خرقة گرفت و درین ماجرا علم و درس و کتاب را بکلی کنار نهاد کتابهای خویش را در خاک کرد و بر روی آنها درخت کاشت ۱۰۰. در پایان مجاهدات بسیار، سرانجام دور ارشاد و تربیت طالبان را آغاز کرد. در طوس و نشابور. مجالس او خیلی زود توجه علاقه‌مندان را جلب کرد، مخصوصاً از آن رو که این مجالس گرم و پر شور بود و وی در طی آنها برخلاف رسم معمول شعری خواند و شعرهای عاشقانه. بعلاوه وی دعوت‌های پرتکلف می‌کرد و مجالس سماع راه می‌انداخت و اینهمه، در حالی که برای وی پیروان زیاد جلب می‌کرد موجب تحریک خشم و نارضایی علماء و ائمه شهر میشد. خاصه کرامیان و حنفیه. حتی صوفیه معتدل - امثال امام قشیری - نیز با این تندرویهای او نظر موافقی نشان نمی‌دادند و این با کوبه بر بعضی اطوار و تعالیم وی ایراد

داشت خاصه در آنچه مربوط بود به سماع و خرقة . با اینهمه استعداد خاصی که وی در اقتناع مخالفان و مدارا با آنها داشت تدریجاً محیط کار وی را آرام کرد . دشمنان اندک اندک دشمنی را بیفایده دیدند، عامه بجهت کرامات منسوب باو وهم بخاطر سخنان گرم و جذاب او بیش از پیش گرد وی جمع شدند و نیشابور و طوس و میهنه جولانگاه فعالیت یاران او و شهرت و آوازه او گشت . مجالس دعوت و سماع او مخصوصاً آوازه او را حتی به خارج از حدود خراسان منتشر کرد . کرامات گونه گون که بیشتر از نوع اشراف بر ضمایر یا اعلام حوادث بود از او نقل میشد و اینهمه او را در انظار مهیب و درعین حال محبوب می کرد . ملاقات او با شیخ خرقان ، که وی را از سفر حج منصرف کرد معروف است . گویند که ابوعلی سینا شیخ رئیس نیز در نیشابور با وی ملاقات کرد و با یکدیگر صحبت طولانی داشتند . مکاتبه بی هم بین آنها روی داده است که باقی است . در یک نامه ابوسعید از شیخ رئیس می پرسد که راه بحق چیست و او جوابی می دهد که از دیدگاه عرفان چندان لطفی ندارد . آیا این ملاقات و مکاتبه واقعاً بین آنها روی داده است ؟ اشاره بی درین باب در ماخذ قدیم مربوط به ترجمه شیخ رئیس نیست با آنکه از جهت زمان چنین ملاقاتی مشکل نیست وقوع آن در طی اسفار شیخ رئیس محل تأمل است . در یک موضع کتاب الشفاء شیخ ۱۰۶ از یک تجربه خویش راجع به خیال که در حدود سنه ۳۹۱ در کوه بلندی بین ابیورد و طوس انجام داده است صحبت می کند ، و ممکن هست درین اوقات با شیخ ابوسعید ملاقات کرده باشد . اما درین تاریخ ابوعلی خود بیست و یک ساله بوده است و شیخ ابوسعید نیز سی و چهار سال بیشتر نداشته است . بدینگونه اگر بعد از این تاریخ بین آنها ملاقاتی روی نداده باشد بر خوردی که شاید درین تاریخ بین آنها روی داده باشد نمی باید از نوع برخورد یک حکیم بزرگ عصر با یک شیخ صوفی باشد . بعد از ابوسعید خویشان و فرزندان سالها در خراسان طریقه او را ادامه دادند . چنانکه شرح مقامات و کرامات وی بوسیله احفادش نوشته شد در دو کتاب که یکی اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید نام دارد، و دیگری به حالات

و سخنان شیخ ابوسعید مشهور است . از خود شیخ نه دیوان شعری مانده است نه کتابی به‌نثر. ظاهراً تصوف را وی زیستنی می‌دانسته است و تجربه کردنی نه گفتنی و وصف کردنی. ازین حیث احوال وی در تصوف یادآور احوال سقراط است در حکمت حتی یک تن از سریدان را از اینکه حکایت حال وی را بنویسد، منع کرد و گفت حکایت نویس مباش چنان باش که از تو حکایت نویسند. ابوسعید اشعار زیادی ، فارسی و عربی ، در مجالس خویش انشاد می‌کرد که تقریباً تمام آنها از کلام متقدمان بود . با اینهمه اییاتی چند - بسیار محدود - باقی است که آنها را به خود او نسبت داده‌اند. در حالی که مجموعه رباعیات که بنام او مشهورست شامل رباعی‌های سرگردان و مقداری ابیات و اشعارست که بشاعران دیگر نیز منسوبست و ارتباطی با او ندارد . در اینصورت نمی‌توان قول کسانی را که می‌گویند^{۱۰۷} وی اولین کسی بود که به رباعی مضامین عالی دینی داد و آن را وسیله بی جهت نقل معانی و افکار روحانی نزد عامه کرد پذیرفت. با اینهمه با روایت و انشاد رباعی‌های مناسب از متقدمان، بسیاری از افکار و تعالیم خود را جلوه و قبول می‌داد. تعلیم صوفیانه وی را مخصوصاً از حکایات و اقوالی که در اسرار التوحید و حالات و سخنان از او نقل کرده‌اند باید بدست آورد. در بین این احوال و سخنان وی آنچه بیشتر جلب توجه می‌کند شادخواری و سبک روحی اوست. در نظر او با آنکه زهد برای مقهور داشتن هواهای نفسانی ضرورت دارد برای کسی که هواهای نفسانی را مقهور اراده خویش کرده است دیگر بآن حاجت نیست. می‌گوید داوری کافرست ، و خوش بودن فریضه^{۱۰۸} . اما لازمه خوش بودن آن نیست که انسان بدنیاً دلبستگی پیدا کند و علاقه . صوفی واقعی باید جز حق به هیچ چیز ننگرد و مخصوصاً خویشتن بینی و خودی خود را در آب اندازد . می‌گویند وقتی در یک مجلس، معرف از وی پرسید که او را بچه نام باید خواند. جوابش این بود: هیچ کس بن هیچ کس، و این تعبیری بود از طریقه او در تصوف. این طریقه در کلام خود او یکجا بدینگونه توصیف شده است: تصوف دو چیزست بیکسو نگرستن و یکسان زیستن^{۱۰۹} جلوه بی‌سلایم از یک

نوع فکر وحدت و فنا در اقوالش هست که حلاج و بایزید را بخاطر می آورد. درویشی از وی سؤال کرد او را از کجا طلبیم؟ گفت کجاش جستی که نیافتی؟ خود او از آنچه یافته بود بدینگونه نشان می داد: مدتها حق را می جستیم گاه می یافیم و گاه نه اکنون خود را می جوئیم نمی یابیم همه او شدیم همه اوست^{۱۱۱}. طنین صدای بایزید و حلاج را درین کلام پیرمیهنه می توان شنید.

آیا بسبب همین گونه سخنان بود که امام ابوالقاسم قشیری شیخ و امام صوفیان نشابور که از وی کم سن تر بود و غالباً نیز با او در یک شهر می زیست و حتی دوستان و شاگردان مشترك هم با وی داشت در رساله قشیریّه خویش که در آن از تعداد زیادی از مشایخ قدما و متأخرین یاد کرده بود از وی هیچ نام نبرد و گویی می خواست هرگونه انتساب و ارتباط با او را از خویشتن و از صوفیه عصر خویش نفی کند؟ در واقع اگر اینگونه سخنان را در باره بایزید و جنید ممکن بود بنحوی تأویل کرد در مورد اقوال یک شیخ اهل میهنه که با وی همعصر نیز بود و مردم وی را دیده و سخنش را شنیده بودند نمی شد بتأویل پرداخت. با اینهمه شاید ضعف بشری هم - که ناچار مشایخ نیز از آن برکنار نتوانند بود - تأثیر خود را داشت و همین ها سبب شد که ذکر نام ابوسعید از کتاب قشیری ساقط شود. ابوالقاسم عبدالکریم قشیری نزدیک بیست سال از ابوسعید جوانتر بود اما علاوه بر مقام تصوف در شمار علماء و ائمه وقت نیز بشمار می آمد و او را زین الاسلام و استاد امام نیز می خواندند. وی در ربیع الاول سال ۳۷۶ در ناحیه استوا - در حدود قوچان کنونی - بدنیا آمد و در ربیع الاخر ۴۶۵ در نشابور از دنیا رفت خانواده وی از اعراب بنی قشیر بودند که در آن زمان در خراسان املاک و مکنات داشته اند. پدرش هوازن بن عبدالملک بن طلحة بن محمد در وقتی که ابوالقاسم هنوز کودک بود وفات یافت و پسر که مقدمات ادب و عربیت را آغاز کرده بود چون خراج دیهی را که در تملک داشت سنگین می یافت در صدد

برآمد که علم حساب بیاموزد و مستوفی شود مگر دیه خود را از خراج مصون دارد .
 از قراریکه این خلکان نقل کرده است بهمین نیت بود که قشیری جوان از استوا به
 نشابور آمد اما در آنجا به حدیث و فقه و تفسیر و کلام رغبت یافت و نزد مشایخی
 مثل حاکم نیشابوری و ابن فورک اصفهانی به تعلم علوم شریعت پرداخت . قشیری
 در فن سواری و استعمال اسلحه و آنچه بدان تعلق دارد نیز در روزگار خویش یگانه بی
 بود بعلاوه دایی وی ابو عقیل سلمی نیز از وجوه دهقانان ناحیه استوا بشمار می آمد .
 قشیری، از همان اول ورود به نشابور مجذوب ابوعلی دقاق شد که در نشابور دستگاه
 ارشاد داشت . اتصال باطنی با ابوعلی دقاق سرانجام به قرابت ظاهری نیز پیوست و
 شیخ دختر خود فاطمه دقاقیه را که بعدها ام البنین نیز خوانده میشد بوی تزویج
 کرد . ابوعلی دقاق چنانکه از ابن عساکر برسی آید سلسله ارادتش به جنید می پیوست
 و درین زمان در خراسان قبول شهرت بسیار داشت . وی یک چند در مرو به کسب
 علم پرداخت و چون روی به عمل آورد به ابوالقاسم نصرآبادی پیوست از تربیت یافتگان
 شبلی . دریافت صحبت ابوعلی دقاق برای قشیری در اوایل جوانی رخ داد و
 حشمت و شکوه پیر در خاطر وی تأثیر بسیار عظیم کرد چنانکه بعد از وفات شیخ
 در سنه ۵۰۰ ع که وی در آن تاریخ هنوز بالنسبه جوان بود ۱۱۲ ، تا سالهای دراز
 همچنان تحت تأثیر اقوال و تعالیم او باقی ماند و در رساله قشیری که سالها بعد از
 وفات شیخ نوشت از وی با ادب و ارادت فوق العاده یاد می کرد . بعد از ابوعلی
 دقاق قشیری جوان یک چند به صحبت ابوعبدالرحمن سلمی پیوست و محضر بعضی
 دیگر از صوفیه و زهاد را نیز درک کرد . در همین ایام یک سفر به مکه و دو سفر به
 بغداد کرد . سفر اخیر وی به بغداد در واقعه آشوب لعن اشاعره و روافض بود در نشابور
 که در اثر تحریک عمیدالملک کندی وزیر سلاجقه واقع شد و به تبعید و جلای
 عده بی از اشاعره خراسان منتهی شد . شکایت و حکایت این ماجرا را امام قشیری
 در یک رساله کوتاه نوشته است بنام شکایة الی اهل السنه بحکایة ما نالهم من المحنة ،
 که آن را سبکی در طبقات الشافعیه نقل کرده است و رساله بی است موجز و مؤثر .

در پایان ماجرای تبعید و آشوب امام قشیری به خراسان باز آمد و در نشابور بتدریس و افاضه پرداخت (۴۰۰). مجالس املاء حدیث و مجالس وعظ او مخصوصاً مورد توجه طالبان واقع شد و حرمت و شهرت وی را سبب گشت و اساس ریاست مذهبی وی را در نشابور مستحکم کرد. امام قشیری در تصوف گذشته از مجالس وعظ بتألیف کتب پرداخت از آنجمله بود لطائف الاشارات که تفسیر قرآن است بر مذاق صوفیه و آن را چنانکه ابن عساکر نقل می کند پیش از سال ۴۱۰ تصنیف کرد. کتابی بنام ترتیب السلوک هم با او منسوبست، در بیان مقدمات سلوک و ذکر که شاید قسمتی از آن - نه تمامش - مأخوذ از رساله القشیریه یا سایر آثار او باشد و بهر حال ممکن است رساله مستقلی از استاد امام نباشد^{۱۱۳}. کتابی هم دارد بنام نحو القلوب که در آن قواعد نحو را با بیانی ابتکاری و عارفانه بر احوال قلوب منطبق می کند و بیشتر جنبه تفنن ادبی دارد. اثر عمده او الرساله القشیریه است که آن را در سنه ۴۳۸ تمام کرده است. مقارن اواخر روزگار ابوسعید ابوالخیر، آیا انحراف و فساد که درین رساله وی به صوفیه عصر خویش نسبت می دهد و از آن شکایت دارد کنایه و تعریضی در حق ابوسعید و یارانش نیست؟ کتاب، هم شروح متعدد به عربی دارد و هم ترجمه هایی به فارسی و این همه حاکی است از رواج و قبول فوق العاده آن در محیط معارف صوفیه. تصوف وی نمونه بی است از یک تصوف محتاط و معتدل، منطبق با شریعت و دور از دعوی و ناموس معمول مشایخ. در باب ظواهر شریعت قشیری همه جا تأکید می کند که رعایت آنها ضروریست و بی مراعات آنها سالک در طریقت بجائی نمی رسد. با آنکه امام قشیری بکلی مخالف و منکر سماع نبود ظاهراً در عمل چندان رغبتی بان نداشت و این نکته نشان می دهد که ازین لحاظ طریقه او با طریقه ابوسعید تفاوت بسیار داشت. مجالس وعظ او در نشابور شهرت بسیار داشت، حتی در بغداد نیز که گویا خلیفه هم مجلس او را دریافت مجالس او مورد توجه و علاقه شد. در تأثیر بیانش گفته میشود که سنگ را می گذاخت و اهل پس را به راه می آورد.

امام قشیری در ۶۵۰ وفات یافت و او را چنانکه ابن عساکرمی گوید در نیشابور بخاک سپردند - در کنار پدر زن و استادش ابوعلی دقاق ^{۱۱۴} .

اگر امام قشیری برخلاف طریقه بایزید، شیخ خرقان، و ابوسعید ابوالخیر به تصنیف کتاب پرداخت نه فقط بدان سبب بود که طریقه او به جنید منسوب میشد که خود اهل علم و تصنیف بود بلکه تا حدی نهز شاید بدان سبب بود که بعضی مشایخ دیگر خراسان نیز از مدتها قبل از قشیری به تصنیف کتاب پرداخته بودند چنانکه تعداد آثار حکیم ترمذی بسیار بود و از بعضی مشایخ دیگر مثل ابونصر سراج و ابوعبدالرحمن سلمی نیز تصنیفات باقی مانده بود . در باره ابونصر سراج اطلاعات ما بسیار نیست . این مصنف کتاب مشهور اللمع فی التصوف، ابونصر عبدالله بن علی بن محمد بن یحیی نام داشت و او را که گاه طاوس الفقراء می خواندند . گویند وی از ابوجعفر خلدی سماع داشت که خود از اولین نویسندگان سیرت مشایخ است . ابونصر چنانکه از روایات صوفیه برمی آید در خانواده بی بدلیا آمد که زهاد بودندو گویند پدرش - حتی به یک روایت خود وی - در حال نماز وفات یافت . وی گذشته از تصوف و زهد به علم و شریعت نیز توجه خاص داشت و فقیه مشایخ محسوب میشد . بعلاوه در ناحیه خویش به فتوت هم مشهور بود . ابونصر سراج ظاهراً مسافرت‌های بسیار کرد و خود وی در کتاب اللمع از این مسافرت‌ها و دیدارهایی که با زهاد و مشایخ بصره، بغداد، دمشق، رمله، انطاکیه، طرابلس، صور، قاهره، دمیاط و بعضی بلاد ایران داشت یاد می کند . وفاتش در ماه رجب ۳۷۸ روی داد، و جاسی می گوید در طوس دفن شد . اینکه بعضی مآخذ گفته اند باسری سقطی (وفات ۲۵۳) و سهل تستری (وفات ۲۷۳ و بقولی ۲۸۳) دیدار کرده است نباید درست باشد حتی این نیز که بعضی او را سرید ابومحمد مرتعش نیشابوری (وفات ۳۲۸) گفته اند دعوی است که از کتاب اللمع آن را نمی توان تأیید کرد . ابونصر ظاهراً اهل ارشاد و دستگیری هم نبوده است و اوقاتش را بیشتر در سیاحت یا عزلت

می‌گذرانیده است با اینهمه یک دست پرورده وی - بنام ابوالفضل سرخسی بود که رهنمای صوفی بزرگ خراسان ابوسعید ابوالخیر شد . اگر آنگونه که جامی می‌گوید غیر از کتاب اللمع آثار دیگری هم داشته است اکنون از آنها ظاهراً اثری پیدا نیست . کتاب اللمع را هم چنانکه خود وی نقل می‌کند بخواهش دوستی نوشته است که نام وی را ذکر نمی‌کند . از کلام خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه برمی‌آید که یک معاصر او - بنام بوبکر مفید وفات ۳۷۸ - نیز کتابی بنام لمع دارد که «لمع سراج برآرزوی آن کرده اما در بوی آن نرسیده» است^{۱۱} . در باب چنین کتابی که سراج لمع خویش را از روی آن ساخته باشد ، از هیچ جای دیگر خبری در دست نیست . در هر حال مراد سراج درین تصنیف عبارت بود از آنکه نشان دهد تصوف با سنت و قرآن مغایرتی ندارد و صوفیه در واقع سیرت پیغمبر و صحابه را پیروی می‌کنند . نه فقط ملاحظات وی در باب الفاظ و اشارات صوفیه از لحاظ بررسی تحولات تصوف اهمیت دارد بلکه مخصوصاً آنچه در شرح شطحیات صوفیه می‌گوید حاکی از کوششی است که برای توفیق بین طریقت و شریعت دارد .

نظیر همین مراد او ، هدف تصنیف دیگر هست که مقارن همین ایام در ماوراءالنهر انجام شد - کتاب التعرف لمذهب التصوف . مصنف کتاب ابوبکر محمد بن ابراهیم بخاری کلابادی است که در باب نسب وی اختلاف هست اما کنیه و نسبت او محل اختلاف نیست: ابوبکر کلابادی وی در بخارا از ائمه تصوف و حفاظ حدیث بوده و کتاب دیگری بدو منسوبست بنام بحر الفوائد فی معانی الاخبار که ربطی به تصوف نداشت و موضوع آن عبارت بود از جمع و تلفیق ۲۲۲ حدیث نبوی از بین اخبار و احادیث متعارض و متشابه . کتاب التعرف حاکی از دقت و احاطه مصنف است در علم شریعت و طریقت با اینهمه از احوال وی اطلاعات بسیار در دست نیست . کلاباد هم محله‌یی بوده است از بخارا و ظاهراً مؤلف کتاب التعرف در بخارا می‌زیسته است و هم در آنجا در گذشته . وفاتش را حاجی خلیفه . ۳۸ ذکر می‌کند و داراشکوه که آن را در جمعه ۹ جمادی الاولی . ۳۸ می‌گوید سالهای ۳۸۴ و ۳۸۵ را هم

ذکر کرده است و ظاهراً ۳۸۵ درست باشد از آنکه درین سالها فقط همین سال است که ۱۹ جمادی الاولی با جمعه مصادف می افتد. اما کتاب التعرف را مکرراً به عربی شرح کرده اند که از آنجمله است شرح خواجه عبدالله انصاری، و شرح علاء الدین قونوی (وفات ۷۲۹). شرح فارسی آن نیز تألیف خواجه امام ابوالبراهیم بن اسمعیل بن محمد بن عبدالله المستملی بخاری است که ظاهراً اسم آن باید نورالمریدین و فضیحة المدعین باشد^{۱۱۶}. این مستملی از کلابادی بعنوان «شیخ ما» یاد می کند و ظاهراً از شاگردان اوست بی واسطه یا با واسطه. از اینکه در مقدمه شرح ضمن اشارت به کلابادی و کتاب التعرف می گوید «و آن کتاب را شرح کردم تا بسخن پیران و متقدمان تبرک کرده باشم و نیز مقتدی باشم نه سبتدی»، شاید بتوان استنباط کرد که یا شاگرد بلاواسطه کلابادی نبوده است یا پیش از یک نسل آنها را از یکدیگر جدا می کرده. مستملی، بموجب روایت سمعانی اهل فقه و حدیث بود و بمذهب متکلمان تمایل داشت. گذشته از شرح تعرف وی تفسیر قرآنی هم به فارسی داشته است که رشید و طواط در یک مکتوب خویش بمناسبت نقدی که بر کشف زمخشری کرده است نکته پی از آن کتاب نقل می کند و آن را بسیار می ستاید. بعلاوه کتابی هم بنام کشف المحجوب داشته است و گویند در ۳۴۴ در گذشته. شرح تعرف بسبب تفصیل زیادی که یافته است بعدها محتاج به تلخیص هم شده است و یک نسخه از «خلاصه شرح تعرف» را که مورخ ۷۱۳ هجریست پرچ تحت شماره ۲۴۶ در جزو کتب کتابخانه سلطنتی (سابق) برلین یاد کرده است*. شرح تعرف فارسی از قدیمترین کتب تصوف در زبان ما است اما خود کتاب التعرف اهمیت بسیار دارد و درخور شرحهای متعدد خویش هم هست.

مطالب این کتاب غیر از مقدمه که در بیان تعریف تصوف و قدماء صوفیه است مشتمل بر مباحثی است در بیان عقاید اهل اسلام موافق اعتقادات صوفیه، بیان مقامات و احوال صوفیه که شامل اقوال و اشعار بعضی از مشایخ صوفیه نیز هست شرح اصطلاحات و الفاظ متداول صوفیه که شاید از مهمترین اجزاء کتاب است و

در پایان سخنانی است در معاملات و کرامات صوفیه و آنچه مایه امتیاز آنهاست . کتاب التعرف بیشتر بقصد آن تصنیف شد که توافق عقاید صوفیه را با آراء اهل سنت نشان دهد و تأکید و اصراری که در بیان عقاید اهل سنت دارد از همین نکته است . کلابادی، آنگونه که از نفعات جامی برمی آید شاگرد فارس دینوری بوده است که او خود شاگرد و مدافع طریقه حلاج بود . اما کلابادی که در حفظ شریعت اهتمام خاص داشت از حلاج به صراحت نام نمی برد و در کتاب خویش چندبار از وی فقط به عنوان ابوالمغیث یاد کرده است با اینهمه اقوال وی را - بدون تصریح بنام حلاج- که گاه بعنوان کلام مشایخ نقل و تأیید می کند . بعد از واقعه حلاج و در دوره بی که فقهاء و متشرعه بشدت با صوفیه و تصوف مبارزه می کردند کلابادی همان کاری را در دفاع از تصوف شروع کرد که بعد از وی امثال امام قشیری ، امام غزالی و شهاب الدین عمر سهروردی دنبال کردند و ازین جهت بود که در باره کتاب وی غالباً گفته میشد : لولا التعرف لبطل التصوف .

در بین مشایخ صوفیه خراسان از کسانی که به جمع اخبار صوفیه اهتمام خاص کرده اند مخصوصاً باید ابو عبدالرحمن سلمی را یاد کرد که احوال متصوفه خراسان تا حد زیادی مأخوذ از روایات اوست و با اینهمه از احوال خود او اطلاعات روشن و بسیار در دست نیست . ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین بن محمد بن موسی بن خالد بن سلم ازدی، معروف به سلمی در ۱ جمادی الاخره سال ۳۲۵ در نسا بوردنیا آمد و در یکشنبه سوم شعبان سنه ۱۲۴ در همان شهر وفات یافت و همانجا در خانقاه خویش دفن شد . پدرش حسین بن محمد بود که اولین بار وی را بطریقه تصوف آشنا کرد و چون وی بعدها خانه و دیار خویش را ترك کرد و در مکه مجاورت گزید نگهداشت و تربیت كودك در عهده جد مادریش ابو عمر و اسمعیل بن نجید سلمی افتاد و از همین جا بود که نسبت وی عبارت شد از سلمی . این ابو عمر و از یاران ابو عثمان حیری و جزو آخرین نام آوران ملامتیه بود و ازین روست که روایات سامی در باب اهل ملامت اهمیت خاص دارد . از احوال وی برمی آید که از مادرش

ارث قابل ملاحظه‌ی یافت و نیز مسافرت‌های بسیار در بلاد ایران، عراق و حجاز کرد و ظاهراً مدتی نیز در مکه زیست. به علاوه صحبت تعدادی از مشایخ عصر را درك کرد و به جمع اخبار صوفیه علاقه خاص داشت. در نشابور هم کتابخانه‌ی داشت و طرایف کتاب‌های صوفیان و محدثان را در آن گرد آورده بود. سلمی هم در ضمن صحبت مشایخ و هم در طی مسافرت‌های خویش بسماع حدیث نیز رغبت بسیار نشان داد و با اینهمه وی را در حدیث چندان ثقه نشمرده‌اند و حتی ابن جوزی او را متهم می‌دارد که بخاطر صوفیه بجعل حدیث هم پرداخته است^{۱۱۷}. در واقع کار عمده او جمع اخبار صوفیه بوده است و تنها به جمع روایات مربوط بآنها نیز اکتفا نکرده است اشارات و اقوال آنان را نیز تقریر لطیف کرده. نزدیک سی مجلد کتاب باو منسوب است که از آنجمله غیر از طبقات الصوفیه و تاریخ الصوفیه، تفسیری است برقرآن بنام حقایق التفسیر یا تفسیر اهل الحقایق که با وجود شهرت نزد بعضی علماء مطعون است و ذهبی در باب آن می‌گوید همه تحریف و قرمطه است و کاش آن را تصنیف نکرده بود. در بین سایر آثار او رساله الملامتیه و کتاب الفتوة، آداب الصوفیه و سلوک. العارفين را می‌توان یاد کرد. طبقات الصوفیه مشتمل است بر اخبار و حکایات پنج طبقه از صوفیه از فضیل بن عیاض تا محمد بن عبدالخالق دینوری، که روی هم رفته یکصد و سه تن را از این پنج طبقه ذکر می‌کند. با احوال و اقوالشان. همین طبقات الصوفیه سلمی است که خواجه عبدالله انصاری آن را با حذف اسناد در مجالس خویش بزبان هروی املاء کرد. و یک تن از شاگردانش آن اسالی را تدوین کرد که بنام طبقات الصوفیه هروی مشهور است و اساس قسمتی از نفحات الانس جاسی نیز همان است.

یک مؤلف دیگر صوفی که کتاب او مخصوصاً برای پژوهندگان تاریخ تصوف در ایران ارزش بسیار دارد ابوالحسن علی بن عثمان بن العلی الغزنوی الجلابی الهجویری است. مؤلف کتاب کشف المحجوب. وی که مزارش در لاهور هم اکنون با نام حضرت داتا گنج بخش زیارتگاه عام محسوبست اهل غزنه بود و هجویر و جلاب هم

از توابع غزنه بوده‌اند. از احوال وی نیز جز آنچه در جای جای کشف‌المحجوب هست چیز دیگری معلوم نیست و از همین کتاب برمی‌آید که سفرهای بسیار کرده است و با تعداد زیادی از مشایخ صوفیه در خراسان و ماوراءالنهر و عراق و شام صحبت داشته است. در بین بلادی که وی در طی این مسافرتها طولانی دیده است می‌توان سمرقند و اوزگند و سرو و طوس و میهنه و بسطام و آذربایجان و دمشق و رمله را نام برد که آنها را بمناسبت در کتاب خویش یاد می‌کند. همچنین از یک ازدواج کوتاه که برای وی چندان خاطره خوبی باقی نگذاشته است و از یک اقامت طولانی در عراق که برایش وام بسیار به بار آورده است در کشف‌المحجوب سخن می‌گوید. مسافرت لاهور هم که سرانجام عمر وی در آنجا پایان آمد چنانکه از کشف‌المحجوب برمی‌آید چندان از روی رضا نبوده است و وی در آنجا همچون محبوسی بسر می‌برده است. در هنگام تألیف کشف‌المحجوب از کتابهای خویش که در غزنه مانده است یاد می‌کند و از اشارتهایی که به نام کتابها و مشایخ صوفیه دارد پیداست که آشنایی او با آثار صوفیه قابل توجه بوده است. از مقدمه کشف‌المحجوب برمی‌آید که از سایر آثار وی کتاب منهاج‌الدین و دیوان شعرش را مدعیان به خود نسبت داده‌اند نام چند کتاب دیگر از تصنیفات خویش را نیز در جای جای کتاب نقل می‌کند که ظاهراً از آنها نشانی باقی نیست. کشف‌المحجوب راهجویری در اواخر عمر خویش، در هنگام توقف در لاهور و در اجابت درخواست یک تن از همشهریهای خویش - نامش ابوسعید الهجویری نوشت. این کتاب تا حدی به شیوه رساله قشیریه تألیف شده است و گذشته از احوال مشایخ، در عقاید صوفیه و مسایل و اقوال آنها نیز بحث می‌کند. به نظر می‌آید که در بین مهمترین ابواب کتاب باید از بحثی یاد کرد که در باره فرقه‌هایی از صوفیه می‌کند که در زمان وی وجود داشته‌اند. این طرز بحث در کتب سایر کسانی که راجع به احوال صوفیه و مشایخ تصوف کتاب تألیف کرده‌اند سابقه ندارد و حتی این دوازده فرقه که وی از آنها صحبت می‌دارد طرز تقسیم فرقه‌های اهل مقالات را به خاطر می‌آورد و به هر حال

بیشتر مبتنی است بر اختلاف آراء مشایخ در اصول طریقت و نه در باب فروع آن که بعدها مبنای پیدایش سلسله‌های صوفیه شد . تاریخ وفات هجویری را مآخذ بسال ۴۵۶ و ۴۶۴ یاد کرده‌اند ، و هرچند وی از قشیری همچون یک معاصر زنده صحبت می‌کند احتمال دارد تاریخ وفاتش مثل وفات قشیری ۴۶۵ و یا حتی اندکی دیرتر باشد . ولادت وی هم روی هم رفته می‌بایست در اوایل قرن پنجم یا چند سالی زودتر از سال چهارصد هجری بوده باشد درینصورت در اواخر عهد سلطان محمود غزنوی (وفات ۴۲۱) وی ظاهراً در اوایل جوانی بوده باشد . ازین رو قول یعقوب بن عثمان غزنوی که به نقل نیکلسون^{۱۱۸}، در رساله ابدالیه خویش می‌گوید که وی در حضرت سلطان محمود با حکیمی هندی احتجاج کرد و از خود کرامت ظاهر کرد ظاهراً نباید اساس درست داشته باشد .

در خراسان اوایل عهد سلجوقی تصوف تدریجاً چنان حیثیتی یافت که حتی از یک شیخ الاسلام حنبلی سختگیر هرات توانست یک‌پیر پرسوز آتش گرفته صوفی بسازد : **خواجه عبدالله انصاری** . این پیر هرات که تقریباً دو سالی جوانتر از ناصر خسرو بود و اندکی قبل از او وفات یافت شور و تعصبی که در مذهب حنبلی نشان می‌داد از شور و تعصبی که ناصر خسرو در آیین خویش داشت کمتر نبود و طرفه آنست که حتی با وجود درد و سوز صوفیانه‌یی که در کلام او - خاصه مناجاتهایش - هست خشونت و صلابت یک شیخ الاسلام حنبلی هم هرگز در وجودش فروکش نکرد . چنانکه در سال ۴۷۸ هجری که سن وی به هشتاد و دو می‌رسید خشم و تعصب او برضد یک واعظ که در ماه رمضان به هرات آمده بود و شیخ در کلام او بوی فلسفه شنیده بود فتنه عظیمی برانگیخت . چنانکه ابن الجوزی در المنتظم روایت می‌کند^{۱۱۹} در اثر تحریک شیخ عامه برابن واعظ شوریدند ، خانه‌اش را آتش زدند و چون خود وی از هرات به پوشنگ گریخت و به قاضی ابوسعید فوشنجی مدرس نظامیه پناه برد مردم او را تا پوشنگ دنبال کردند ، به قاضی هم اهانتها رفت و

سردر مدرسهٔ او را سیاه کردند و فتنه چنان بالا گرفت که خواجه نظام الملک وزیر
 ناچار شد در آن دخالت کند و تا وی خواجه عبدالله انصاری را در آن سن و سال از
 هرات تبعید نکرد فتنه نیاراسید. آنچه در چهارمقاله راجع به تعصبات او بر ضد حکما
 هست، در واقع ممکن هست کاملاً درست باشد. هر چند روایات چهارمقاله از
 رنگ افسانه خالی نیست. در هر حال خواجه عبدالله انصاری که پدرش ابو منصور محمد
 نام داشت و خود وی به ابواسمعیل معروف بود نسب خویش را به ابو ایوب
 انصاری از صحابه رسول می‌رسانید. وی در دوم شعبان سنه ۳۹۶ و به قولی ۳۹۵ بدینا
 آمد. جامی از قول وی نقل می‌کند که گفت سن ربیعی ام - یعنی در وقت بهار
 زاده‌ام - و بهار را سخت دوست دارم. پدرش نیز ظاهراً اهل زهد بود و عبدالله
 علاقه به قرآن و شریعت را نخست از وی آموخت. از همان آغاز حال که به مکتب
 رفت شوق و علاقه خاصی به معرفت جویی یافت. گذشته از حفظ قرآن به حدیث
 رغبت مخصوص داشت بعلاوه شعر بسیار حفظ می‌کرد و خود نیز شعر می‌گفت -
 مخصوصاً به تازی. استاد و شیخ وی در حدیث قاضی ابو منظور از دی (م ۱۰۴) بود
 که بشدت از متکلمان و معتزله نفرت داشت و عقاید وی در کودک مستعد تأثیر
 بسیار کرد. پدرش ابو منصور نیز در عهد کودکی او کسب و دکان را فرو گذاشت
 و بزه و تصوف گرائید. این احوال، عبدالله را از کودکی به مخالفت با اهل بدعت
 و علاقه به تصوف کشانید. در کودکی یتیم شد و ازین رو یحیی بن عمار شیبانی
 واعظ و ابواسمعیل احمد بن محمد بن حمزه معروف به شیخ عمو، در تربیت وی همت
 گذاشتند. در ۱۱۷ در طلب حدیث به نساپور رفت و در بازگشت یکک چند در خانقاه
 شیخ عمو به عبادت و کسب علم پرداخت. چند سال بعد در سنه ۴۲۳ بقصد حج
 عزیمت راه کرد اما راهها امنیت نداشت و ناچار از بغداد بازگشت. سال بعد که باز
 بقصد حج راه افتاد فقط تا به ری رفت و ناایمنی راه ادامهٔ سفرش را مانع آمد. ایندفعه
 در بازگشت به صحبت ابوالحسن خرقانی رسید و نیز در نساپور با شیخ ابوسعید ابوالخیر
 دیدار کرد. در مراجعت به هرات اوقاتش غالباً مصروف عبادت و یا مشغول درس

و وعظ بود . روایات نشان می دهد که در مذهب حنبلی تعصب تمام داشت . یک بار در اواخر عهد سلطان مسعود متهم شد به اعتقاد به تجسیم . وی را بدرگاه سلطان بردند و با آنکه مخالفان به بت پرستی منسوبش کردند وی از این اتهام لطمه ندید و تبرئه گشت (۴۳) . دفعه دیگر مقارن اوایل عهد سلاجقه مخالفان طرد و تبعیدش را خواستار شدند و او ناچار هرات را ترك کرد اما چند ماه پیش ، دور از وطن نماند و در بازگشت همچنان مثل پیش به وعظ و تدریس پرداخت (۴۴) . تدریس وی بیشتر عبارت بود از تفسیر قرآن ، و این کار تا پایان عمر شغل عمده او بود . با اینهمه دو سال بعد باز مخالفان برضد وی غوغا به راه انداختند و شیخ این بار به حبس افتاد و حتی یکسال در جائی نزدیک پوشنچ زندانی بود . بعد از رهائی (۴۵) ، دنباله کار تفسیر را رها نکرد و کار خویش را همچنان ادامه داد . تفسیر او که در کشف الاسرار میبیدی زبده و جوهر آن را می توان یافت گذشته از شریعت به آنچه نزد وی تعبیر به طریقت و حقیقت می شد نیز نظر داشت . مجلس تفسیر وی در واقع طی سالهای دراز در هرات ادامه یافت و آنچه سیوطی در طبقات المفسرین از قول وی نقل می کند که در تقریر تفسیر خویش به یکصد و هفت تفسیر رجوع کرده ام نشان می دهد که وی کار خویش را تا چه حد جدی و دقیق تلقی می کرده است . مع هذا این تفسیر دقیق طولانی نیز مثل آنچه در طبقات صوفیه روایت می کرد تحریر نبود تقریر بود . ازین روست که میراث تفسیر وی را باید مخصوصاً در کشف الاسرار میبیدی جست . مجالس تفسیر او در واقع درس معرفت ، و درس ذوق و حال بود . در خانقاه شیخ عمو (م . ۴۴۱) و در جامع هرات ، این مجالس با وجود مخالفتها و کارشکنیهای اشاعره و معتزله هرات توجه عده کثیری از عامه خلق و علاقمندان به معرفت قرآن را جلب می کرد . در سالهایی که عمیدالملک کندری اشاعره و روافض را در خراسان مورد لعن حنفیه کرده بود (۴۵۰-۴۴۵) شیخ نیز در هرات قدرت و نفوذی کسب کرد اما با سقوط عمیدالملک (محرم ۴۵۶) باز مخالفانش نیز که از بسط نفوذ وی ناخرسند بودند نبرضدوی بهانه جویی کردند و بازارش برخاستند .

یک بار در صدد برآمدند در محضر نظام الملک با وی مناظره کنند اما وی گفت که من فقط از روی قرآن و حدیث مناظره خواهم کرد. از آنکه وی اهل «کلام» نبود و مناظرات «متکلمان» و مقالات آنها را بدعت می‌شمرد. کتاب ذم الکلام و اهله که وی تألیف کرد نظرش را در باب اشاعره و معتزله بیان می‌کند و نشان می‌دهد که مخالفت متکلمان با او از کجا ناشی می‌شود. در سنه ۴۵۸ هجری به اصرار اشاعره و به اشارت خواجه نظام الملک از هرات به بلخ تبعید گشت. با قید و زنجیر. اما طولی نکشید که دیگر بار او را به شهر خویش باز رساندند. چهار سال بعد نزد سلطان آلپ ارسلان باز وی را بسبب قول به تجسیم بت پرست خواندند اما اتهام در نزد سلطان درنگرفت و سلطان وی را با حرمت بسیار به هرات بازگرداند (۴۶۲ هجری). نظام الملک وزیر هم که خود نسبت به صوفیه علاقه خاص نشان می‌داد ازین پس با وجود مخالفتی که شیخ هرات در حق اشاعره که هم مذهب آن وی بودند داشت، ظاهراً به خاطر جنبه تصوف وی و شاید تا حدی نیز مخصوصاً به خاطر رعایت عامه اهل هرات در مورد وی تا حد ممکن حرمت و تکریم نشان می‌داد. شاید در فراغت تنگیاب همین سالهای آرام بود که شیخ هرات طبقات الصوفیه ابو عبد الرحمن سلمی را بر صوفیان مجلس خویش به زبان هروی املاء کرد. مجالس شیخ الاسلام درین ادوار شکوه و جلالی را ارائه می‌کرد که وی آنرا مخصوصاً بدان قصد اظهار می‌نمود تا بقول وی دین عزت بیاید و کسانی را که شاهد قدرت و جلال شیخ می‌شوند به اسلام و علم دین رغبت افزایش دهد. در همین ایام قدرت بود که وی گذشته از متکلمان با فلاسفه هم مبارزه می‌کرد. اگر یک روایت مؤلف چهارمقاله^{۱۲۰} درست باشد با یک فیلسوف و طبیب نامی هم که در عهد ملکشاه در هرات می‌زیست و ادیب اسمعیل نام داشت تعصب می‌کرد چنانکه بارها قصد او کرد و کتب او بسوخت. با اینهمه یک بار که وی بیمار شد ادیب اسمعیل وی را معالجه کرد، دارویش داد و به خاطر کتاب سوزیش هم او را ملامت کرد. در همین دوران عزت و قدرت شیخ الاسلام بود که ازرقی شاعر، وی را در طی قصیده‌ی مدح کرد و آنجا برای دوام و بقای وی دعا کرد.

در همین ایام بود که سلطان سلجوقی و همچنین خلیفه عباسی هم نسبت به وی اظهار محبت کردند . هشت سال پایان عمر شیخ در کوری گذشت و با اینهمه پیری و کوری مانع از آن نشد که وی در دنبال تحریک و فتنه‌ی که در قضیه و اعظ روی داد به فرمان سلطان و خواجه نظام‌الملک تبعید شود (۷۹) . اما این تبعید طولی نکشید و در محرم سال ۸۰ هجری به هرات بازگردانده شد تا در پایان سال بعد - ذی‌الحجه ۸۱ - زندگی را وداع کند . در بین آخرین آثار او شاید رساله معروف به « نصیحت نظام‌الملک » باشد که ظاهراً در دنبال قضیه تبعید تقریر کرده باشد ^{۱۲۱} .

آنچه معرف طرز تلقی شیخ از مسایل متکلمان و مخصوصاً نماینده رأی او در باب تشبیه و تجسیم است رساله‌ی است بنام کتاب الاربعین فی الصفات یا کتاب - الاربعین فی دلائل التوحید ^{۱۲۲} . کتاب مجموعه‌ی از احادیث نبوی است که در طی ابواب مختلف مشتمل است بر عقاید و آراء شیخ در اثبات صفات خدا، و اینکه خداوند شیئی و شخص است ، نفس دارد، در آسمان و بر عرش است، حد و جهات و وجه و صورت دارد ، چشم و گوش و دست و پا و انگشت دارد ، آدم را با دست خویش خلق کرده است، صدقه مؤمن را با دست خویش دریافت می‌کند، کلاش هم غیر مخلوق است و از بحث و تعمق در صفات وی باید خودداری کرد . این رساله جنبه تجسیم تفکر کلامی او را که اعتقاد به مذهب امام حنبل نیز مقتضی آن هست نشان می‌دهد و بنظر می‌آید که شیخ آن را اندکی بعد از ۶۰ هجری که اوج دوران درگیری با متکلمان است تحریر کرده باشد . مع هذا یک رساله دیگر بنام ذم الکلام نیز از او باقی است که ظاهراً مربوط به اواخر عمر شیخ است و در آن نیز مثل کتاب - الاربعین نسبت به مسایل متکلمان اظهار نفرت می‌کند . ذم الکلام هم بیشترش مجموعه‌ی از روایات و احادیث است در باب ضرورت اجتناب از خوض در کلام . جالب آنست که چند سال بعد ، غزالی هم در رساله العوام به نظیر همین عقیده اخیر برخورد . شیخ هرات درین رساله می‌کوشد نشان دهد که استهای گذشته تا از در تسلیم و اتباع درمی‌آمدند دینشان استقامت داشت از وقتی به بحث و مجادله

پرداختند به تباهی و گمراهی افتادند. بهمین سبب شیخ متکلمان را نیز در ردیف فلاسفه و زنادقه اهل بدعت می‌شمرد و آنها را ازین حیث که برخلاف راه سلف رفته‌اند قدح می‌کند و حتی بر اسامی اشعری طعن می‌زند و از آنچه ائمه فقه در رد و انکار اهل کلام دارند سخن می‌راند و اخذ علم از متکلمین را مکروه می‌خواند. مطالعه این دو رساله نشان می‌دهد که آنچه در مخالفت وی با فلاسفه و حکماء هم در بعضی مآخذ آمده است نباید بکلی نادرست باشد.

مهمترین اثر وی در تصوف کتاب منازل السائرین اوست به عربی که شیخ در ضمن آن منازل صد گانه‌یی را که صوفی در طی مقامات خویش می‌بایست بسر آورد بشرح بیان می‌دارد. ترتیب و توالی این منازل تا حدی مبنی بر التزام مؤلف به حصر آنها در عدد صد بنظر می‌آید و از این رو گه گاه خواننده حس می‌کند که تفاوت بعضی مقامات مبهم، مجمل، و یا مصنوع است و همین نکته است که مخصوصاً کتاب را محتاج کرده است به شرح و تفسیر. در بین کسانی که این کتاب را شرح کرده‌اند آنچه عقیق‌الدین تلمسانی (م. ۶۹۰) و عبدالرزاق کاشانی (م. ۷۵۱) نوشته‌اند بدان سبب که بر مشرب وحدت وجود مبتنی است مورد انکار و انتقاد غالب شارحان دیگر واقع گشته است و از جمله جمال‌الدین یحیی بن داود بن سلیمان الفارسی که بعد از آنها بشرح این کتاب پرداخته است آندو شرح را مایه گمراهی شمرده است. در بین شارحان کتاب، نام شمس‌الدین محمد تستری، ابن قیم الجوزیه، و محمود بن الحسن الفرکاوی القادری را باید یاد کرد که تقریباً همه آنها شروح خویش را بدان سبب نوشته‌اند که شروح دیگر را یا نادرست پنداشته‌اند یا نابسنده. قدیمترین شرحها ظاهراً شرحی است که سدیدالدین عبدالمعطی نوشته است، در مصر و بسال ۶۳۸. شرح عبدالرزاق کاشانی هم که بنام وزیر غیاث‌الدین محمد بن رشیدالدین فضل‌الله تألیف شده است با آنکه از مشرب مؤلف دور افتاده است از این لحاظ اهمیت دارد که اصل آن مبتنی بر نسخه‌یی بوده است که مؤلف در سنه ۷۵۰ء املاء و امضاء کرده^{۱۲۳}. رساله فارسی صد میدان شیخ نیز خود بمنزله طرح مقدماتی منازل السائرین

است که شیخ نزدیک بیست و هفت سال قبل از منازل السائرین تألیف کرده بود . در واقع از هزار مقام که بین انسان و خدا هست راه به صد میدان می‌رسد که شیخ درین رساله از آنها سخن می‌گوید . در تقسیم این منازل و میدانها نیز همانگونه که بعدها در منازل السائرین دیده شد نوعی تکلف ادیبانه و عالمانه خودنمایی می‌کند . رساله را شیخ در ۴۴۸ تألیف کرده است و این تاریخ مربوط به دوره بی‌بی است که بسبب محنت اشاعره، شیخ در هرات نفوذ و قدرت بسیار و بی‌معارضی داشته است . اثر دیگر او که ترجمه و تهذیب طبقات الصوفیه سلمی است ، از مآخذ عمده است برای تاریخ صوفیه و تحقیق در عقاید قوم . نفعات الانس معروف جامی هم تحریر تازه‌یی از این کتاب است که مواد آن تا زمان مؤلف اخیر دنبال شده است و با اینهمه اصل هروی باز متضمن معلومات سودمند است که در تحریر جامی نیست . این کتاب در واقع تقریر و امالی است نه تألیف مستقل و ازین روست که ابن رجب در طبقات الحنابلہ^{۱۲۶} آن را به عنوان مجالس تذکیر شیخ یاد می‌کند که بفارسی است و آن را یک تن از شاگردان وی جمع و تحریر کرده است . با اینهمه، اطلاعات شیخ و آراء او در باب مشایخ گذشته درین کتاب منعکس هست و ازین حیث بر اصل عربی طبقات سلمی برتریهای قابل ملاحظه دارد . گذشته از طبقات الصوفیه که شیخ آن را در مجالس به لهجه هروی نقل کرده است آثار دیگرش هم که به فارسی است ظاهراً اکثر نزدیک به همین زبان معاوره او بوده است . یک فصل که در نصیحت خواجه نظام الملک وزیر بطور مشافهه بیان کرده است و باقی است این دعوی را روشن می‌کند سبک بیان این کلمات با رسالات خواجه و مناجاتهای او تفاوت زیادی ندارد و پیدا است که زبان معاوره او تقریباً از همین گونه بوده است .

بیشتر شهرت شیخ بسبب مناجات نامه اوست به نثر مسجع و روان فارسی که ظاهراً بخاطر تداول و رواج فوق العاده آن، دستکاریهای بسیار باید در اصل آن راه یافته باشد و ممکن است اصل آن فقط گزیده‌یی از سخنان وی باشد در طبقات الصوفیه یا در مجالس تفسیر . ظاهراً انتخاب این گونه گزیده‌ها از سخنان وی متداول بوده

است و از آنجمله یک مجموعه به نام انوارالتحقیق منسوب به علی بن طیفور البسطامی است که گزیده‌یی است از آثار شیخ . چنانکه مجموعه‌یی دیگر از سخنان وی را در باب آداب صوفیه یک تن از مریدان جمع کرده است بنام : مختصر فی آداب الصوفیه . آنچه وی در باب سماع درین رساله مختصر می گوید طرز تلقی وی را از این رسم که نزد مشایخی مثل خرقانی هم با آداب و شروط خاص متداول بوده است نشان می دهد . در بین سایر آثار فارسی که به وی منسوبست از کنزالسالکین ، قلندرنامه ، و محبت نامه باید یاد کرد که در همه آنها سبک فکر و بیان تا حد زیادی با آنچه در طبقات الصوفیه و صد میدان هست تفاوت دارد . این تفاوت مخصوصاً در افراط شگفتی است که در این رسالات در آوردن سجع بکار رفته است و حاجی خلیفه حق دارد که ازین رسالات شیخ به نام مسجعات نام می برد ^{۱۲۰} . کنزالسالکین که زادالعارفین هم خوانده شده است نسخه هایش با هم تفاوتهایی دارد اما ابواب شش گانه آن در غالب نسخه ها عبارتست از : مقاله عقل و عشق ، مباحثه شب و روز ، در بیان قضا و قدر ، در عنایت رحمان با انسان ، در حق درویشان مجازی و حقیقی ، در غرور جوانی و تیرماه پیری و موت و حسرت مردگان . در طی این ابواب که بزحمت می توان بعضی از آنها را به شیخ الاسلام هرات منسوب شمرد ، نویسنده با عبارات مسجع و آراسته مسایل مربوط به عشق ، زهد ، و سرنوشت را با سوز و دردی عارفانه که گاه یادآور مناجاتهای شیخ است ، بیان می کند و از غرور انسان و ظهور نسیان بالحنی که مناسب بیان یک واعظ توبه فرمای است سخن می گوید . وقتی از درویشان مجازی و حقیقی صحبت می کند و احوال قومی را انتقاد می کند که ایشان را از تصوف رنگی بیش نیست خواننده باسانی می تواند در وجود وی باز همان شیخ الاسلام واعظ را بیابد که در شریعت از هر چه بدعت و خلاف سنت می یابد بشدت روی درهم می کشد ... «خانه ونامی ، دانه و دامی ... شمعی و قندیلی ، زرقی و زنبیلی ... بعضی صوف پوشیده و گروهی موی تراشیده» و با این لحن آکنده از طعن و تحقیر گوئیا می خواهد تمام وجود این گونه درویشان را در همین ظاهر حال

آنها خلاصه و تصویر کند. با اینهمه در یک رساله دیگر که عنوانش «قلندرنامه» است از زبان قلندری که به مدرسه می‌آید نشانه‌کافی از راه درست و درویش حقیقی بدست می‌دهد و جستجوی خود را که از «اوایل تحصیل» شروع می‌شود توجیه می‌کند. این رساله در شمار قدیمترین مواردیست که لفظ قلندر در آن آمده است و مخصوصاً از لحاظ تفسیر روشنگر و روشنی که از مفهوم قلندر به دست می‌دهد در بررسی تحول راه قلندر اهمیت دارد. از رساله «معجبت‌نامه» هم در تفسیر بسیاری از الفاظ صوفیه مثل جمع و تفرقه و محبت و تجلی و ذکر و طامات و حتی در فهم رموز صوفیه که انا انت و انت انا می‌گویند فواید جالب بدست می‌آید و طرفه آنست که هرچند «عبارات و اشارات» را «تفرقه و حکایت» می‌خواند و خاطر نشان می‌کند که «آنچه جمع است و رای نطق و سماع است» در رساله‌یی که بنام «سؤال دل از جان» دارد گفت و شنود بی‌زبانی را که بین دل و جان عارف هست باز به همین عبارات و اشارات تعبیر می‌کند. این پای‌بندی به عبارات و اشارات بیشک یک میراث مدرسه است که وی را گذشته از حدیث و قرآن با لغت و ادب نیز مربوط کرده بود و ظاهراً علاقه به سجع و قرینه هم که در کلام او هست نه فقط نشانی از یک تربیت و تهذیب ادبی است بلکه درعین حال معرف طرز بیان یک واعظ و مفسرست که نیروی بیانش می‌بایست برای انبوه شنوندگان جالب بوده باشد. در باب ایام مدرسه‌وی که به قول خودش «در سر هزاران و سوسه» داشت خاطرات جالبی از کلام وی در نفعات نقل شده است: «بامداد نگاه به قرآن خواندن مشغولی می‌نمودم و چاشت بدرس گفتن... و بیشتر روز بودی که تا نماز خفتن برناهار بودمی و شب در چراغ حدیث نوشتمی و فراغت نداشتی. مادر من در میان کتابت کردن نان می‌شکستی و در دهان من مینهادی و مرا حق حفظی داده بود که هرچیز زیر قلم من بگذشتی مرا حفظ شدی». این شور و شوق به علم و حدیث که در نزد مشایخ دیگر و از جمله نزد شیخ وی ابوالحسن خرقانی ممکن بود نوعی حجاب تلقی شود اگر برای شیخ به عنوان یک صوفی فایده‌یی نداشت به عنوان یک واعظ، یک تفسیرگوی، و یک

شترخ الاسلام برایش ضرورت داشت و با مرگ او در ۴۸۱ در واقع دنیای اسلام نه فقط در ماتم یکک زاهد ویکک صوفی عزادار شد بلکه در عین حال یکک محدث ویکک عالم الهی را نیز از دست داد^{۱۲۶}.

بعد از شیخ الاسلام هرات کسی که در خراسان بین عنوان شیخ صوفی و شیخ اهل ظاهر جمع کرد و در عین ارشاد طالبان تصوف مقام امر به معروف و زهد و توبه را نیز حفظ کرد ، شیخ الاسلام احمد جام بود معروف به ژنده پیل . در بین آنچه اخلاف و مریدان وی در باب احوال و مقامات این شیخ و صوفی نام آور عصر نوشته اند مقامات ژنده پیل ، خلاصة المقامات ابوالمکارم ، و حدیقة الحقیقه محمد بن مطهر در خور ذکرت و شک نیست که از آثار خود شیخ مثل مفتاح النجات ، بحار الحقیقه ، سراج السایرین ، انس التائبین ، و رساله سمرقندیه نیز پاره‌یی معلومات مفید درین باره بدست می‌آید که بکمک آنها می‌توان تصویر مبالغه آمیز و احياناً نادرستی را که در روایات نویسندگان مقامات راجع به او هست اصلاح و تکمیل کرد^{۱۲۷} . آنگونه که از بررسی این مآخذ بررسی آید ، شیخ جام که به عنوان پیرجام و ژنده پیل و شیخ الاسلام نیز مشهور است ابونصر احمد نام داشت و مطابق روایت خلاصة المقامات در محرم سنه ۴۰۴ در قریه نامق ترشیز ولادت یافت . ابتدای کار او برخلاف شیخ الاسلام هرات بیرون از حوزه نفوذ کتاب و مدرسه گذشت و چنانکه خودش می‌گوید تا بیست و دو سالگی عمر در بطالت گذراند و حتی از میخوارگی نیز برکنار نماند . ظاهراً در همین اوان بود که توبه کرد و در عزلت و انزوا به عبادت و به کسب علم و شریعت پرداخت . پیش از آن ، چنانکه در سراج السایرین خاطر نشان می‌کند حتی دو رکعت نماز راست نمی‌توانست خواند . در فراغتی که در طی عزلت و انقطاع خویش بدست آورد ، احمد تائب با قرآن و حدیث آشنایی یافت . چهل ساله بود که از عزلت کوهستان بیرون آمد و به وعظ و ارشاد خلق پرداخت . طریق او تا حدی همان طریقه شیخ الاسلام هرات بود - امر به معروف و نهی از منکر . در طی مسافرتها با بعضی مشایخ خراسان هم آشنایی یافت و قوت زهد و یقین کم ماندی که در او بود اندک اندک

نزد عامه مشهورش ساخت . بعضی ازین کرامات ، که گاه با خشونت روستایی هم توأم است، و غالباً در مقامات نقل شده است لااقل حاکی است از قوت نفوذ شیخ در بین پیروان و مریدان خویش . با آنکه خود او در یک مکتوب به سلطان سنجر نشان دوستان حق را نه کرامات و خوارق عادات بلکه دوری از شهوت و پیروی از حق می خواند و حتی کیمیایی را که به صوفیه نسبت می دهند عبارت از توحید و توکل و اخلاص و قناعت می داند ، پیروان و مریدان ساده لوح یا مغرض از هر گونه خارق عادت که وقوع آن برای خودشان قابل تصور بوده است به وی نسبت داده اند . ظاهراً از مقوله همین روایات کرامات آمیزست که گفته اند ابوطاهر کرد از مریدان شیخ ابوسعید خرقه شیخ میهنه را به وی داد ^{۱۲۸} . واقع امر گویا آن باشد که شیخ پیشتر اویسی بوده است و از روحانیت ابوسعید کسب فیض کرده است ، هر چند که در امر سماع با وسعت مشربی هم که شیخ میهنه نشان داده است موافقت نداشته . در هر حال ، زهد و سادگی رفتار شیخ ، و صدق لهجه اش که از توبه واقعی ناشی بوده است ، ظاهراً قدرت و نفوذ روحی قابل توجهی در ولایت جام به وی داده است . بعلاوه سی و نه پسر و نه دختر که از وی در وجود آمد و از آن جمله چهارده پسر که بعد از وی زنده بودند ، و عمری طولانی که مجموعاً نزدیک یک قرن طول کشید نیز می بایست از اسباب عمده در ایجاد و توسعه روایات مربوط به کرامات وی بوده باشد .

تعلیم شیخ مبتنی بود بر حفظ شریعت و ازین حیث طریقت وی بیشتر یادآور طریقه امام قشیری و شیخ الاسلام هروی بود تا طریقت شیخ ابوسعید . آنچه وی بنام مقام «سباح به حجت» ^{۱۲۹} نیل بدان را از سالک می خواست عبارت بود از اینکه در کار شریعت چنان باشد که برای هرنفس و هر قدم خویش حجتی شرعی در عمل یا در ترك بتواند یافت . شیخ احمد در امر بمعروف و نهی از منکر فوق العاده خشن و سختگیر بود ، و در طریقت نیز نه از نقد و طعن برفقهاء و دکانداران اهل شریعت خودداری می کرد نه بر صوفی نمایان اهل خانقاه ابقاء می نمود . مع هذا اقوال خود او از دعوی و طامات خالی بنظر نمی آمد . در بحار الحقیقه ، که در رد بعضی طاعنان خویش

اعتراف می‌کرد از خطاهای لغوی و نحوی برکنار نیست در عین حال خاطر نشان می‌کرد که دعوی ما دعوی لغت و اعراب نیست دعوی اصول دین است و معرفت و اگر همه مشایخ و خداوندان حقیقت و طریقت درین معنی چیزی بر ما گیرند و «یا انگشت برحرف نهند جواب آن بر ما بود» و می‌افزاید که «این سخن» نه از آنست که «دست زده و زبان زده» هر کسی است این همه علم من لدنی است». نظیر این سخن را شیخ در کتابهای دیگر هم دارد و با اینهمه، سخنان وی غالباً بر مسموعاتی از مجالس و اقوال مشایخ مبتنی است و مورخ وقتی اصرار وی را در این دعوی که علم خویش را لدنی تلقی می‌کند ملاحظه می‌کند ممکن هست از خود پپرسد آیا آنجا نیز که می‌گوید تا وقتی به توبه و انزوا گرایید حتی الحمد درست را نمی‌توانست خواند ادعایش تمهیدی برای اثبات لدنی بودن علم خویش نیست؟ در هر حال بموجب روایات در پایان زندگی که بیش از نود سال از عمرش می‌گذشت عازم حج شد و در بازگشت از آن سفر در محرم سنه ۵۳۶ هـ در خانقاه خویش و در سن نودوشش سالگی چشم از جهان بست و گور جای او که زیارتگاه معتقدانش گشت بنام وی تربت خوانده شد - تربت شیخ جام .

با آنکه شیخ جام نیز مثل شیخ الاسلام هرات نسب عربی داشت و حتی نسبت خود را به جریر بن عبدالله بجلی می‌رسانید ، وی برخلاف انصاری اثری به عربی نوشت و خود او نیز در باب ادب و لغت دعوی و اطلاعی نداشت. آثار وی نیز همه نشر است و از شعر وی ظاهراً جز بعضی قطعات و رباعیات چیزی باقی نیست و البته دیوانی که بدو منسوبست از او نیست و اقوالی در آن هست که با مشرب و تعلیم او هیچ سازش ندارد . از آثار او مفتاح النجات و انس التائبین آراء او را در مسایل طریقت تبیین می‌کند و سادگی بیان آنها تأثیر خاصی در خواننده می‌بخشد . در بین سایر آثار وی سراج السائرین در ۵۱۳ ، روضة المذنبین در ۵۲۶ ، بحار الحقیقه در ۵۲۷ ، و کنوز الحکمه فقط سه سالی قبل از پایان عمر شیخ پبایان آمده است . مجموعه‌یی از نامه‌ها بنام رساله سمرقند یا سؤال و جواب هم دارد که در واقع جوابهایی

است به سؤالهای چند که از سمرقند رسیده بود . باآنکه تعدادی از آثار او در طی حوادث ظاهراً از بین رفته است آنچه باقی است طریقه او را در تصوف نشان می دهد و او را یک صوفی متشرع - از نوع امام قشیری، خواجه عبدالله انصاری، و امام ابو حامد غزالی در پایان عمر وی - نشان می دهد . در آثار وی لحن نویسنده قاطع، محکم، و واعظانه است و هر چند از مسجعات عبدالله انصاری خالی است قدرت و تأثیرش از سخن وی کمتر نیست .

بدینگونه تصوف که در خراسان در اواخر قرن دوم یا زهد امثال ابراهیم ادهم آغاز شد در اواسط قرن ششم در اطوار و اقوال امثال شیخ جام همچنان بازهد مربوط بود و شطح و طامات بایزید و ابوسعید فقط چند مرحله کوتاه از این سیر طولانی را که همچنان در چهارچوبه شریعت محدود ماند عرضه می کند .

با آنکه پاره‌ی محدودیتهای ذکر نام تعداد زیادی از زهاد و صوفیه خراسان را در طی این گفتار غیر ممکن کرد کثرت تعداد زهاد و صوفیه در خراسان و وسعت حوزه طریقه‌های صوفیه در تمام دوران قرون نخستین اسلام در خراسان، نشان می دهد که این ولایت را باید همچون مهد تصوف اسلامی تلقی کرد . این نکته که برخی از زهاد و صوفیه که گاه نسبت به زندگی در خراسان اظهار عدم رغبت کرده‌اند و یا احیاناً پارسایان را از اقامت در خراسان تخدیر کرده‌اند^{۳۰} از آن باب است که توسعه اقتصادی خراسان چنان ثروت و نعمتی در آن ولایت به وجود آورده بود که بنظر می آمد کسانی را که در زهد قدم راسخ ندارند اقامت در آنجا ممکن بود به وسوسه اندازد و به طیب مطعم و اهواء فاسده - که لازمه زندگی در ولایات پر جمعیت است - گرفتار سازد .

حواشی

۱۰۳ - اسرار التوحید / ۳۵۶

۱۰۴ - همان کتاب / ۱۵

۱۰۵ - اسرار التوحید / ۴۸-۴۹

۱۰۶ - کتاب الشفا، چاپ طهران / ۷-۲۶۱

G. Messina, S.I., *Indizi di lirica Ascetica e mistica Persiana*, ۱۰۷ -

Roma 1938, 13-14

۱۰۸ - اسرار التوحید / ۲۹۶

۱۰۹ - همان کتاب / ۲۹۷

۱۱۰ - ایضاً / ۳۰۲

۱۱۱ - ایضاً / ۳۱۸

۱۱۲ - وفات ابوعلی دقاق را بعضی ۱۲۴ نوشته‌اند درینصورت ممکن نیست که قشیری بعد از وفات او مدت زیادی در صحبت سلمی بسر برده باشد چون وفات سلمی نیز در ۱۲۲ هجری داده است . رك :

F. Mejer, *Qusairi's Tartib as-Suluk*, in *Oriens* vol. 16, 1963/8

۱۱۳ - متن این رساله را از روی چند نسخه که اقدم آنها مورخ به ۷۰۶ هجریست فریتزمایر با مقدمه و ترجمه آلمانی در *Oriens* 16, 1963 طبع کرده است . اما نه متن رساله این نام دارد و نه این نام در فهرست آثار امام قشیری که در کتاب سبکی آمده است ذکر شده . احتمال دارد فقط اوایل رساله که نام شیخ را دارد از او باشد نه تمام رساله .

۱۱۴ - ابن عساکر الدمشقی ، تبیین کذب المفتری ، طبع دمشق ۱۳۴۷ ق / ۲۷۵

۱۱۵ - طبقات الصوفیه ، امالی شیخ الاسلام ابواسمعیل عبدالله هروی انصاری ، ترتیب و نوشته عبدالحی حبیبی قندهاری ، کابل ۱۳۴۱ / ۴۳۰ کتاب اللمع سراج تحت عنوان کتاب اللمع فی التصوف باهتمام رنولدالن نیکلسون ، در جزو سلسله انتشارات اوقاف گیب طبع شده است ، لیدن ۱۹۱۴ برای تکمله آن رجوع شود به :

Pages from the kitab al-Luma of Abu Nasr al-Sarrag, being the lacuna in the edition of R. A. Nicholson, edited from the Bankipore MS., with Memoir, Preface, and Notes by A.J. Arbery, London 1947

۱۱۶ - مجتبی مینوی، کتاب شرح تعرف، مجله یغما ۹/۲، کتاب درلکنهو چاپ شده

است و نسخه هایی هم در جاراالله ۱۰۲۷، شهید علی ۱۲۳۱، رضا پاشا ۸۷۵، پاریس ۸۰ هست. برای اطلاعات در باب یک نسخه قدیم مربوط به حدود سنه ۴۷۳ هجری ازین شرح که سابقاً تعلق به مجموعه سید فضل الله همدانی پیشاوری داشته است و از حیث انشاء و اسلوب با نسخه چاپی کتاب که در لکنهو طبع شده است تفاوت دارد رجوع شود به مقاله: عبدالحی حبیبی، یکی از قدیمترین نسخ زبان پارسی اواخر دوره سامانی، در مجموعه ارمنگان علمی (که عبارتست از مقالات و تحقیقات اهداء شده، بخدست پروفیسر داکتر محمد شفیع مرتبه داکتر سید عبدالله، لاهور ۱۹۵۵)، برای متن تعرف با ترجمه انگلیسی رجوع شود به:

Arberry, A.J., the Doctrine of Sufis (kitab al-Taarruf li-Madhab Ahl al-Tasawuf, translated from the Arabic of Abu Bakr al-Kalabadhi, reprint, Lahore 1966

* نسخه خلاصه شرح تعرف با اهتمام دکتر احمد علی رجائی اخیراً در طهران نشر شده است. قسمت مقدمه اصل شرح تعرف نیز بوسیله دکتر مینوچهر طبع انتقادی شده است.

۱۱۷ - تلبیس اهل بیس / ۱۶۴

۱۱۸ - R.A. Nicholson, Kashf/Al-Mahjub, GMS, 1911/XIX

۱۱۹ - المنتظم ۱۶/۹-۱۵

۱۲۰ - مقاله چهارم، حکایت ۹

۱۲۱ - این رساله را ا.ا. برتلس در نشریه آکادمی علوم شوروی ج ۲۰/۱۹۲۶

نشر کرده است.

۱۲۲ - Ritter, H., Philologica VIII, Der ISLAM 1934/22

۱۲۳ - Beaurecueil, S. de L., Khwadja Abdullah Ansari /137

۱۲۴ - ۶۶/۱

۱۲۵ - در باب این رسالات فارسی رجوع شود به سبک شناسی بهار مجلد دوم، و مقاله

سلیمان روحانی، مجله مهر سال پنجم، نیز مقایسه شود با:

Ritter, H., philologica, loc. cit

۱۲۶ - C.F. Berthels, E., Grundlinien der Entwicklungsgeschichte des Sufischen Lehrgedicht persiens, Ismica 1927, 3/9

- ۱۲۷ - برای مآخذ احوال شیخ احمد رجوع شود به: مقدمه دکتر علی فاضل، مفتاح-النجات طهران ۱۳۴۷، و مقاله سعید نفیسی، مجله اخبار دانشگاه ۱۳۳۸
- F. Meier, Ahmad-i Djam, Ei (2) I, 281-3
- F. Meier, Zur Biographie Ahmad - I Gam's Und Zur Quellenkunde von Gami's Nafahatu'l-uns, ZDMG, 1943
- H. Moayyad, Die Maqamat des Gaznavi, Eine legendare vita Ahmad-e Gams, Frankfurt am Main 1959
- H. Moayyad, Eine Wiedergefundene Schrift ueber Ahmad Gam und seine Nachkommen, in scritti in *Onore de Laura Veccia Vaglieri, I, Napoli 1964*
- ۱۲۸ - نفحات الانس، طبع کلکته ۱۷/۴۰۵
- ۱۲۹ - مفتاح النجات، باب پنجم
- ۱۳۰ - برای پاره‌بی اقوال و شواهد که درین باب از کتاب التعرف کلابادی و قوت القلوب ابوطالب مکی منقول است رجوع شود به: کامل مصطفی الشیبی، الصلة بین-التصوف والتشیع، الطبعة الثانية، قاهره ۱۹۶۹/۳۲۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

توضیح

چون نمونه آخر چاپی قسمت دوم از مقاله جستجو در تصوف ایران، به علت مسافرت استاد محترم جناب آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب به نظر ایشان نرسید، برخی اصلاحات و غلط گیری‌هایی که باید صورت می‌گرفت، انجام نشد، و البته خوانندگان گرامی حتماً خود متوجه آنها شده‌اند. اینک که آخرین قسمت این مقاله چاپ می‌شود، با عرض معذرت آن اصلاحات به نظر خوانندگان محترم می‌رسد:

صفحه	سطر	غلط	درست
۱	۷	تجسیم	تجسیم
۱	۱۵	احوال واصحاب	احوال اصحاب
۳	۳	صوفیانه	صوفیان
۳	۵	خاص	خواص
۳	۶	۵۹	۶۹
۳	۹	یونس	بولس
۳	۱۶	جهت بایکدیگر بی	جهت بی
۳	۱۷	منهوبند	منسوبند
۳	۱۷	۱	۷۱
۳	۱۹	مجمد	محمد
۴	۷۹۶	جمله «در بین سایر ماخذ نیز بر قصبه و افسانه‌های رایج است و نه مطالب تاریخی» تکراری است.	
۴	۱۰	الاعتدال	میزان الاعتدال
۴	۲۱	رانخست	نخست
۵	۶	سازد،	سازد.
۵	۱۴	از آنها	از او
۵	۱۵	نداردوی	ندارد او
۶	۱۸	ابی الجواری	ابی الحواری

شیوخ	شیخ	۱۳	۷
بسیاری	بسیای	۱۸	۷
و کتاب	کتاب	آخر	۷
در مجموعه	مجموعه	۳	۸
مجموعه سی	مجموعه ی	۳	۸
من ری	من روی	۵	۸
آراه او	آراه و	آخر	۸
گذشته	گذشته	۹	۹
خالق، ۷۵	خالق،	۳	۱۰
حکیم ترمذی	حکیم و ترمذی	۵	۱۰
بسیار یادداشت	بسیار داشت	۹	۱۰
مشاهدت	مشاهدات	۴	۱۱
در حق فانی	در وی فانی	۶	۱۱
با صالحان کردن. ۷۹	با صالحان کردن.	۱۱	۱۱
وی را	نام وی را	۴	۱۲
۸۱	۸۲	۸	۱۲
نثر	نثر	۱۶	۱۲
بایزید	بایزند	۱۴	۱۳
۸۸	۸۷	۳	۱۴
مبالغات و گزافه	مبالغات گزافه	۱۳	۱۴
مرید را	مرید را	۱۵	۱۴
ثری	سردی	۲۰	۱۵
۱۰۰	۱۰۱	۲۱	۱۵
۱۰۱	۱۰۲	۲۳	۱۵
-۱۰۲	، ۱۰۲	آخر	۱۵
ابوالخیر -	ابوالخیر،	۱	۱۶

ضمناً چون در ردیف های پاورقی نیز اشتباهاتی رخ داده بود ، حواشی قسمت دوم مقاله
عیناً تکرار می شود:

حواشی

۶۵ - Goldziher , I ; Materialien zur Entwicklungsgeschichte des
Sufismus, in WZKM, wien 1899, 13/43

۶۶- قشیری ، الرساله

۶۷- J. Ribera, Disertaciones y opusculos, Madrid, 1928, 13/380

۶۸- علمی، انس جلیل ۱/۲۶۲ بنقل از . L.Massignon, Essai/233

۶۹- کشف المحجوب ۱۵۳

۷۰- Asin Palacios, Miguel; obras escogidas, II y III, Madrid 1948,
p. 329

۷۱- کشف المحجوب ۱۶۴

۷۲- بنقل از ابن حجر، لسان المیزان، حیدرآباد ۱۳۳۱، ح ۲۰۸/۵

۷۳- این الجوزی، ناسوس بنقل از: Massignon, L., Essai/96

۷۴- نوادر الاصول فی معرفة اخبار الرسول با شرح مسرقات الوصول الی نوادر الاصول
تألیف مصطفی بن اسماعیل الدمشقی استانبول ۱۲۹۳ کتاب ختم الولاية تحقیق عثمان اسماعیل
یحیی طبع بیروت ۱۹۶۵ رساله بدو الشأن ابی عبدالله تحقیق عثمان اسماعیل یحیی ضمیمه کتاب
ختم الولاية طبع بیروت ۱۹۶۵ بیان الفرق بین الصدور والقلب والفؤاد واللب للحکیم الترمذی،
نقولا هیر القاهره ۱۹۵۸ رساله عرش الموحدين طبع وترجمه Paul Sbath قاهره ۱۹۴۶ کتاب
الرياضه وادب النفس ا.ج. آربری علی حسن عبدالقادر قاهره ۱۹۴۶ کتاب حقیقه الادبیه
عبدالمحسن الحسینی جامعه الفاروق اول اسکندریه ۱۹۴۶ مسائل التعبير آربری با ترجمه انگلیسی
در مجله مطالعات شرقی ایتالیا ۱۹۴۰ کتاب العقل والهوی شرقیات مجموعه سی شماره ۵ استانبول
کتاب الرد علی الرافضه شرقیات مجموعه سی شماره ۶ استانبول ۱۹۶۶ در باب فهرست آثار او
مخصوصاً رجوع شود به بررسی های ذیل :

- Othman yahya , L' oeuvre de Termidi, Essai Bibliographique , in Mela Nges Loius Massignon 3, Damas 1957

- Nicholas Heer, some Biographical and Bibliographical notes on al Hakim al - Tirmidhi, in the world of Islam, Being Studies in honour of philp Hitti, London- New york 1960.

۷۵ - كشف المحجوب ۱۷۸

۷۶ - ترجمه رساله قشيره ۷۸

۷۷ - عطار تذكرة اولياء ۲/۲۰۴ مقایسه شود با معانی الانساب ۳۲۰ ب

۷۸ - كشف المحجوب ۳۳۱

۷۹ - عطار تذكرة ۲/۳۰۵

۸۰ - چاپ دکتر صفا ۷-۵۶

۸۱ - ابن الاثیر الکامل مقایسه شود با نامه دانشوران طبع قم ۱۲۶۲

۸۲ - Berthels, sufism, i Sufiska i literatura, Moskva 1965/225-278

۸۲ - bid 228

۸۴ - ترجمه رساله قشيره ۲۵۴

۸۵ - تذكرة الاولياء ۲/۲۰۱ مشنوی ۴/۳۸۴

۸۶ - ركه منتخب نورالعلوم كتاب برتلس

۸۷ - معانی الانساب ورق ۱۹۴

۸۸ - منتخب نورالعلوم نسخه چاپ برتلس در کتاب تصوف و ادبیات صوفیه وی ۲۴۹ مقایسه

شود با تذكرة الاولياء ۳/۲۰۷

۸۹ - كشف المحجوب ۲۰۵

۹۰ - اسرار التوحید چاپ دکتر صفا ۸-۱۴۷

۹۱ - كشف المحجوب ۲۱۵

۹۲ - منتخب العلوم نسخه چاپ برتلس ۲۴۹

۹۳ - همان کتاب ۲۵۲

۹۴ - همانجا ۲۵۳

۹۵ - اسرار التوحید ۱۴۹

۹۶- ایضاً ۱۵۶

۹۷- ۲۵۳

۹۸- تذکرة الاولياء ۲۱۲ز۲-۲۱۱

۹۹- منتخب نوالعلوم ۲۴۱

۱۰۰- منتخب نورالعلوم ۲۳۸ و ۲۵۰ مقایسه شود با تذکرة اولياء ۶/۲-۲۰۵

۱۰۱- تذکرة اولياء ۲۰۶

۱۰۲- درین باب حکایت جالبی در تذکرة اولياء هست: ۲/۲-۲۰۶



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی